

نسخه خوانی (۴)

رسول جعفریان

تاریخ چند طاعون و زلزله در فاصله سال‌های ۱۱۹۴ تا ۱۲۶۱ق

متن کوتاه زیرمشمول برشماری از اتفاقات هولناک از طاعون و زلزله در منطقه آذربایجان، به خصوص شهر مراغه است که در فاصله سال‌های ۱۱۹۴ تا ۱۲۶۱ قمری رخ داده است. نویسنده عبدالغفار بن محمد فصیح مراغه‌ای است و گوید وقتی که در سنندج «به جهت دماغ سوختگی غربت» به سر می‌برده، این حوادث را در این یک صفحه فهرست کرده است. صفحه مزبور در درون جنگ شماره ۱۴۴۱۸، فریم ۶۷ جای گرفته و مطالب آن ارتباطی با قبل و بعد آن ندارد.

وقایع اتفاقیه که در سنوات ماضیه و ازمنه سابقه سانح و واقع شده که بعضی از آنها در محروسه بلده مراغه و بعضی در سایر بلاد آذربایجان شده و وقوع به هم رسانیده که محرز داعی از بی‌مشغلتی و بی‌کاری، خود را مشغول نموده، در اوقاتی که به جهت دماغ سوختگی غربت، در دارالایاله محروسه سنندج کردستان ساکن بود، به رسم یادگاری سمت تحریر پذیرفت.

حزبه عبدالمنذوب عبدالغفار ابن المرحوم الحاج محمد فصیح مراغه طاب مثواه به تاریخ یوم عصر یوم‌الجمعه فی ۲۶ شهر ربیع‌الاول من شهر سنه ۱۲۶۱ هزار دویست شصت و یک.

تاریخ وقوع طاعون که قدیم از زمان کمترین راقم بوده، سنه ۱۱۷۲ در ایام سلطنت محمدحسن خان قاجار در آذربایجان حادث شده بود.

تاریخ وقوع زلزله عظیم که در تبریز در ایام پادشاهی آقا محمدخان قاجار و در حکومت نجفقلی خان بیگلربیگی تبریز سانح شده بود و تبریز را بالمره خراب نموده بود، در شنبه غزه محرم الحرام یک ساعت از شب گذشته سنه ۱۱۹۴.

تاریخ وقوع طاعونی که در عهد خاقان مغفور فتحعلی شاه بود و اول سلطنت مغفور مزبور و ایام حکومت جنت آرامگاه احمدخان بیگلربیگی مرحوم مراغه بوده و بسیار کس از مردم مراغه مرحوم شده بودند، سنه ۱۲۱۳.

تاریخ وقوع طاعونی که در اواخر سلطنت فتحعلی شاه بود، ایام شباب کمترین راقم الحروف بود، سنه ۱۲۴۴.

چکیده:

نویسنده در نوشتار حاضر در قالب چهارمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:

- متنی پیرامون تاریخ چند طاعون و زلزله در منطقه آذربایجان و شهر مراغه در فاصله سال‌های ۱۱۹۴ تا ۱۲۶۱ ق.

- یادداشتی درباره قحطی، سیل و مرگ و میر از سال ۱۲۴۷ ق و حوالی آن.

- صفحه ای مربوط به مقایسه جنایات و کشتار چنگیز با دیگر حوادث خونبار تاریخ و بیان واقعه مغول به عنوان بدترین واقعه تاریخ.

- گزارش یک منشی دوره قاجاری در مقدمه کتابی با عنوان چاره ساز در شرح برخی از فرمایشات امام علی(ع) و ارائه نکاتی درباره وضع منشی‌گری و منشیان دوره قاجاری

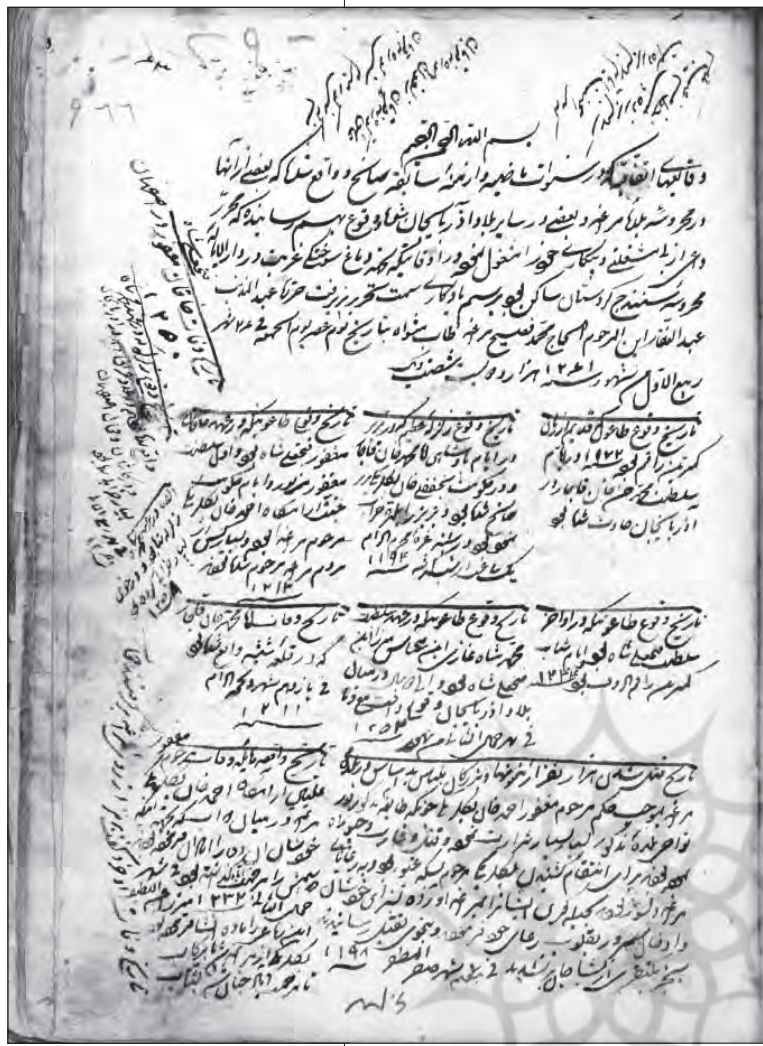
- خاطره ای از علامه مجلسی درباره آمدن یکی از مرتاضان هندی به اصفهان

-مطلبی درخصوص زمان حاجت روا شدن خواسته‌ها با نگاهی به نفوذ منجمان در میان سیاستمداران صفوی در کتاب حل المسائل اثر قطب‌الدین لاری

-متن وقف نامه دو جلد یک کتاب مصباح از سال ۱۱۱۸ ق. توسط حاجی نسیم.

کلیدواژه:

نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون.



تاریخ وقوع طاعونی که در عهد سلطنت محمدشاه غازی ابن عباس میرزا بن فتحعلی شاه بوده، الی دو سال در میان بلاد آذربایجان وقوع یافت. فی شهر جمادی الثانی من شهر، سنه ۱۲۵۲.

تاریخ وفات آقا محمدخان قاجار که در قلعه شیشه واقع شده بود. فی یازدهم شهر ذی حجة الحرام، سنه ۱۲۱۱.

تاریخ قتل شدن هزار نفر از زن‌ها و بزرگان به لباس بد اساس در بلده مراغه، به موجب حکم مرحوم مغفور احمدخان بیگلربیگی، چون که طایفه مذکور از نواحی بلده مذکور بسیار بسیار شرارت نمود و قتل و غارت و ... نموده بودند برای انتقام کشیدن بیگلربیگی مرحوم بس که غیور بود و به رعایای مراغه دلسوز بودند، به حيله گری ایشان را به مراغه آورده، به سزای خودشان و ادخال سرور به قلوب رعای خود فرمودند، و به نحوی به قتل رسانیدند که به جزیک نفری از ایشان جان برنشدند. فی هفتم شهر صفر المظفر، سنه ۱۱۹۸.

تاریخ واقعه هایله وفات مرحوم مغفور علیین آرامگاه احمدخان بیگلربیگی مراغه در میان دواب که به جهت اینکه خودشان آن دور آبادان فرموده بودند که اسمش را مرحمت آباد گذاشته بودند، فی شهر جمادی الثانی، سنه ۱۲۳۲.

میرزا عبداللطیف این رباعی را ماده انشا فرموده بودند:

بیگلربیگی از هر آنچه شد با برکات

تاریخ وفات او خرد گفت به رمز

تاریخ وفات خاقان مغفور فتحعلی شاه در اصفهان، سنه ۱۲۵۰.

تاریخ وقوع زلزله که در عهد محمدشاه واقع شده بود هم در بلاد عراق و هم در آذربایجان و در کاشان و محال اصفهان بسیار خرابی شده بود فی شهر ربیع الثانی، سنه ۱۲۶۰.

ایضاً در عهد محمدشاه زلزله شده بود و در خوی بسیار خرابی کرده بود. سنه ۱۲۵۸.

* * *

قحطی و سیل در سال ۱۲۴۷ ق

یادداشتی درباره قحطی و سیل و مرگ و میرا در سال ۱۲۴۷ ق و حوالی آن ... مع الاسف حوصله خواندن همه جزئیات نبود، اما همین مقدار غنیمت و عبرت آموز است. این مطالب در نسخه شماره ۳۱۸۴، فریم ۸۰ آمده است.

به تاریخ شهر رجب المرجب سنه ۱۲۴۷ لغایت شهر شوال سنه ۱۲۴۷ که چهار ماه بوده باشد، در سال مذکور نزول رحمت الهی به حدی شد که کسی آفتاب را ندید، و چنان برفی افتاد که در هیچ تاریخ ذکر نکرده، و پیوسته به نوعی شد که عبور مردم بالمژه موقوف، و راه آمد و شد مکاریان بسته شد.

چنان برفی افتاد که در مدت مذکور چهار ماه، یک ذرع بلا خلاف و بی اغراق در زمین بود، و هجده برف حسابی افتاد که برف اولی چهار ساعت به صبح مانده گرفت، تا طلوع صبح سه چارک برف، به اقرار اشخاص صاحب تمیزی شک افتاد، و پس از آن در این چهار ماه کمتر آفتاب شد، مستمر بارید، بجایی رسید که برسبیل استمرار به مثل تحویل حواله دیوان مستمراً همه روزها می بارید، اگر چه نیم ساعت بود. از این حکایت چه آثار ضررها رسید.

کار بجایی کشید که سوخت حمام نایاب شد، و به علت بی سوختی چه بسیار حمام از کار افتاد. همیشه لنگ! وزن به قیمت رسید. پس از آن به غربال! به نوعی شد که یافت نمی شد. کار بجایی کشید که زغال را به جای زعفران از برای تعجب که در نظر باشد به دکان عطاری در اجاره داده می فروختند. مثقال. همیشه و زغال معدوم شد. زغال یک من شش صد هزار و همیشه یک من پانصد. به علت سد عبور خلق قیمت به هم رسانید و چنین حکایت‌ها.

در سنه لوی نیل خیریت دلیل سنه ... در عقرب که چهار ماه و نیم به موسم سیل آب مانده بود، و به جهت ... خاک آب و تخم کاری آدم روانه نموده بودند که آب را برداشت برساند، نزول رحمت الهی نامتناهی شامل حال مخلوق گردید، و بارش شدیدی شد و سیلاب از کوه‌ها برخاست، و

چنان سیلابی روانه شد که هیچ پیری خاطر نداشت.

چنان سیلابی در رودخانه مبارکه پیدا شد، و چندان طغیان داشت که دوزخ از روی پل‌ها بلند ایستاده که عبور مردم از روی پل‌ها ممکن نبود، و قریب یک ماه مدام این سیلاب طول کشید، و این حکایت و کیفیت را هم احدی به خاطر نداشت که روز پنجاه و پنجم نوروز، عبور مردم از روی پل‌ها ممکن نباشد.

مرگی هم که روی داد و رخ نمود، به غیر از طاعون دو سال قبل که در مکه معظمه اتفاق افتاد که هفتاد هزار در یک روز در منابه مثل برگ درختان به خاک افتادن، و در پس و پیش آن را خدا می داند. در دارالمرز رشت و کرمانشاهان هم بدین منوال طاعون رسوخ نمود، و چنان کرد که عقل قبول این معنی نمود، لیکن آنچه رسید که اغراق نداشت، در رشت هفت صد درب خانه بلاصاحب و مال تجار در کاروانسراها در حجره‌ها بلا مالک ماند، و بقیه که باقی مانده بودند، از خوف سباع و بهایم از دربار پادشاهی مستدعی شده بودند که جمعی را به جهت حفظ آنها از سایر بلاد دیگر روانه آنجا نمایند.

از این غریب‌تر در اصفهان که چشم و چراغ ایران ویران است، به علت قحطی و گرانی و مرگی، چه بسیار که فرار نمودند، جمعی خانه نزول به بلاد دیگر از قبل همدان جای دیگر رفتند، و برخی که پای فرار نداشتند و قدرت حرکت نداشتند، در پیش پای نشستند. به نوعی نشستند که دیگر برنخواستند تا آنها را برداشتند، چه اجساد از آنها که طعمه کلاب و ذباب شدند.

عجب‌تر از این مقدمه‌ها در شب هشتم شهر ذی الحجة الحرام، سنه ۱۲۴۷ چنان رعد و برقی شد که زن حامله بار گذارد، و زمین به حرکت درآمد، و روشنی برق در آن شب تاریک به مثل روز روشن گاه دیوارها را می نمود، و صدای رعد چندان طول می کشید که یک سوره یس می خواندند، و باز صدای رعد به حال خود باقی بود، و در این صدای رعد و برقی سوزنده، تگرگی باریدن گرفت که در نیم ساعت به قدر یک چهارک بروی زمین افتاد، و به نوعی باریدن گرفت که واهمه و خوف چنان بر خلق غالب آمد، تصور نمودند



که خانه‌ها بر سر آنها خراب خواهد شد و چاره به جز درگاه باری تعالی نداشتند از بس زاری لابه نمودند، خداوند عالم آن بلارا برطرف نمود، و میوه در آن سال نبود، به علت تگرگ که به آن شدت و بزرگی فندق و بزرگ تراز فندق که بارید.

در روز نوروز سال بعد که سنه ۱۲۴۸ باشد، به همین دستور تگرگ بارید، لیکن رعد برقی نداشت، تا دهه ذی الحجة الحرام سال مذکور یک صدایی باز از آسمان مسموع شد که ثانی اثنین صدای رعد سال گذشته بود، لیکن طولی نکشید.

اینها آثار بلا و غضب بود مردم ادراک نمودند باعث، و سبب این بلاها از بخل و کینه و حسد زاهدان و ملا نمایان بود که بعضی از جرأت بعرض نیست.

مقابل این داستان، در زمان محمود افغان قحطی ندیدی. در تاریخ نقل نموده است که گوشت میتی بر مردم حلال شد و صد ماه طول کشید. این مقدمه که عرض شد، قریب یک سال طول کشید و گوشت میتی یافت نشد که مردم آن را مباح بدانند و بخورند.

این حکایت به واسطه خون فاسدی بود که در عروق عالم جمع شده بود، تنقیه شد، و مردم تنبیه نشدند، و حکایت سیلاب در زمان زکی خان مذکور شد که پنج شش روز آب بر روی پل‌ها ظاهر افتاده بود و این سیلاب یک ماه طول کشید و مرگی زمان افغانی هم ده بیست روز طول کشیده بود، و این مرگی در پنج ماه دوقره خلق تمام شدند، یکی فقرا و یکی کسبه و اشخاصی که باقی مانده بودند و به تدریج می‌مردند. از کسان صاحب اوضاع صاحب مؤونه صاحب آبرو بودند، و در یک سال با این دستور بر خلق گذشت.

اشخاصی که فرار کردند در همدان و طهران رفته آنها هم کلاً مردند، در طهران هم به جهت برودت هوا و نزول رحمت الهی و برفی که در سال دویم در آنجا افتاد، به مثل اصفهان و گرانی اتفاق افتاد. آنها جملگی تمام و تلف شدند. اینها به جهت تنبیه خلق عرض کردم که همیشه احتیاطات کار خود را داشته باشند و از خدا دور نشوند.

* * *

واقعه مغول بدترین واقعه تاریخ

در جنگی صفوی، (ش ۲۹۷۸، دانشگاه ص ۵۱) صفحه‌ای به مقایسه جنایات و کشتار چنگیز با دیگر حوادث خون‌بار تاریخ پرداخته و بر آن است که این بدترین واقعه‌ای بوده که تا این زمان رخ داده است. منبع این عبارت را نمی‌دانم. محتمل است که از کتابی تاریخی نقل کرده باشد، اما به هر حال هرچه هست، از روزگار پیش از صفوی یا همان دوره است:

هر چند که کتب تواریخ مشحون است به شرح نواب حیرت‌افزا و مخبر است بر حوادث عظمای عبرت‌افزا چون واقعه طوفان نوح و استیلای بخت‌النصر و قتل عام بنی اسرائیل و قضه تسلط افراسیاب بر ملوک عجم، اما چون واقفان موافق امم و سالکان غایب عالم از روی بصیرت، فترات مغول را به آن وقایع موازنه فرمایند، یقین است که آن وقایع را در جنب این داهیه عظمی و قعی نخواهند نهاد، چه در غیر طوفان، این معنی وضوح تمام دارد، و نسبت به طوفان نیز رجحانش ظاهراًست، چرا که در آن اوان، کثرت بنی آدم را در اطراف عالم این قدرها نبود، و در این فترت، از آن روزی که چنگیز خان بر صحرائشینان مستولی گشت، و لوای سفک دماء در ممالک خطا برافراشت، تا به محلی که به عجم معاودت نمود، از اترار که سرمد دشت است تا دربند قیردان و مساکن مردم دشت قپچاق آلان، لگدکوب عساکر طوفان مآثر او شدند، و در همه ناحیه ایران و توران، قطع نظرات ولات بی‌نهایت خطا و ترکستان اثر طوفان به ظهور رسید.

متن‌های سنگین یا حتی خط‌های بسیار خوش قدری دشوار است.

اما این چند صفحه که در ادامه آمده، گزارشی است که یک منشی دوره قاجاری در مقدمه کتابی با عنوان چاره‌ساز در شرح برخی از فرمایشات امام علی (ع) نوشته است. وی در این مقدمه، به بهانه گزارشی از وضع زندگی و شغلی خود و نیز ستایش از شاه و امین السلطان و حاکم خراسان، یعنی رکن الدوله، نکاتی را درباره وضع منشی‌گری نوشته که بسیار جالب است.

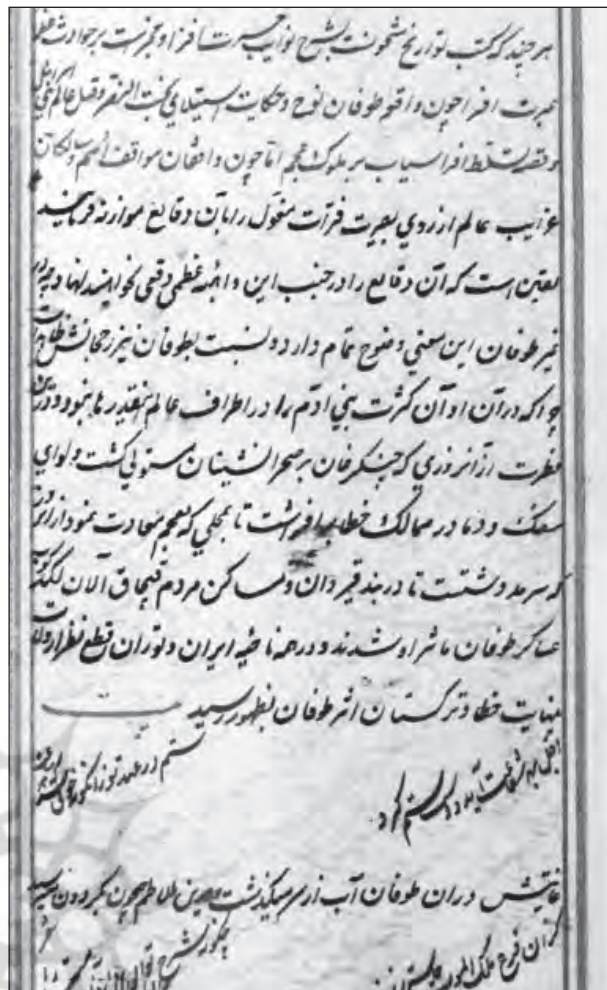
تقی عنوان نگار، فرزند رئیس محمد منشی ساوجبلاغی، شرحی درباره کار خود، توانایی‌هایش، آثاری که به خط خویش نوشته و نیز مطالبی درباره برادر نابینای خود و نیز فرزندش عزیزالله که از او با عنوان غلام‌زاده یاد می‌کند نوشته که جالب است. زمانی که این متن را می‌نوشته، پدرش که منشی قدری بوده مرحوم شده و او پس از ستایش خدا و رسول و شاه و وزیر، در مقدمه این کتاب می‌گوید که آن را برای شکرگزاری از نعمتی که نصیب او شده نوشته است.

وی از جمله خدمات خود را نگارش قطعه‌ها، کتابت قرآن مجید، مرقعات و قطعات قاب آینه دانسته است. طبعاً منشیان هم نثر زیبا داشتند و هم خط خوش. بنابراین بسیاری از اوقات به عنوان تحفه آثاری مانند قرآن یا حدیث یا قطعه یا برخی از کتب دینی را می‌نوشتند و تقدیم شاه و وزیر می‌کردند. گاهی هم به آنها تکلیف می‌شد که البته بابت آن پول می‌گرفتند.

وی در زمره آثار خود اثری را می‌داند که «یک سال متجاوز شب و روز» برای نگارش آن تلاش کرده و طی آن زمان، «جلد اول شرح مثنوی را از ترکی به پارسی ترجمه کرده، بنام نامی صدر اقدس به اتابکیه اقدسیه موسوم ساخت».

برادرش ملاعباس علی نیز به رغم آنکه نابینا بوده، توانایی‌هایی داشته است و «به قوه استماع با معلمی مخصوص، در حفظ کلام الله، و آموزش قواعد عربیه، و علم قرائت و مطالب ادبیه رنج برده، با صغرسن، دقیقه‌ای از دعا و فرائض نمک‌شناسی غفلت ندارد، و در منابع خامس آل عبا. علیه من الصلوة انماها و من التحیات ازکاهها. به دعاگویی متذکر است».

فرزندش عزیزالله هم از سن هشت و نه سالگی به آموختن قرآن و دیگر رموز انشاء مشغول بوده و این زمان هم در کنار پدر مشغول نگارش می‌بوده است. نویسنده ما می‌گوید که اکنون که «ده و اند از قرن دوم ناصری می‌گذرد»، اجازه گرفته به سراغ املاکشان در ساوجبلاغ رفته، اما همان‌جا نیز بیکار نبوده و «از خط پدر و پسر دعای ایام هفته نوشته، جلد آن را به عکس مبارک موشح داشته، به طور ارمغان و راه آورد تقدیم کرد». بنابراین باید فرض کرد بسیاری از این کتابچه‌های دعا که با خط



بیت [از امیر خسرو دهلوی]

ستم در عهد تو زان گونه خویین شد که هر ساعت

اجل بهر شفاعت آید و دست ستم گیرد

غایتش در آن طوفان آب از سر می‌گذشت و در این تلاطم جیحون به گردون می‌رسید

چگونه شرح توان داد آن قیامت را

کزان فرغ ملک الموت خاستی زنهار

* * *

یادداشتی درباره منشیان دوره قاجاری

منشی‌گری یا همان ادب الکاتب، یک شغل ریشه‌دار و اساسی در نظام اداری. سیاسی جهان اسلام بوده است. این شغل، تا پیش از مشروطه، و شاید اندکی پس از آن اهمیت داشت و زمانی که ادب جدید فارسی و نظامات تازه اداری آمد، تقریباً به طور کامل از این مجموعه حذف گردید. البته نوشتن رسائل ادبی همچنان معمول بوده و هست، اما مع الاسف اینها هم با آمدن ابزارهای جدید نقل و انتقال مطلب، از قبیل تلفن و باقی وسایل ارتباطی بسیار بسیار ضعیف شد. دیگر یافتن نشانی از نگارش

در مظان اجابت دعوات، از بس به وجود مبارک دعا کرده‌اند، دندان به دهان هیچ‌یک نمانده، مدت‌هاست آرزو دارند که دعای وجود مقدس را در اراضی مقدسه بجای آرند. آرزوی اینها سفر مشهد است که گویا برای این هم پولی می‌خواهد.

و اما این کاروی، یعنی ترجمه و شرح فرمایشات امام علی (ع) که نامش را چاره‌ساز نوشته، کاری است که «دارای انواع حکم عقلیه و نقلیه، و مراتب علمیه و عملیه است. نامش را چاره‌ساز گذاشته است. گویا این متن را در سفر مشهد نوشته و می‌گوید این وقت شاهزاده رکن‌الدوله به سمت حاکم خراسان است و می‌افزاید که حکم او را پدرش در آن وقت نوشته است: «پدر این غلام، محمد منشی ساوجبلاغی، فرمان آن مملکت وسیع فسیح را به اسم مبارک این شاهزاده بزرگ که شخص سلطنت را والا گهر برادر است، نوشت» و بابت آن «توسط میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله، یک صد تومان دریافت کرده است. «بعد از آن نیز چون تحریرات و احکام خراسان در دیوان رسایل خاصه، با این پدر و پسر بود، همه وقت، بهر تقریبی که پیش می‌آمده، طرف مرحمت و رعایت این شاهزاده رؤوف قدر دان بوده».

وی می‌گوید البته نهج‌البلاغه ترجمه و شرح فراوان دارد، اما او نیز دلش خواسته است کاری انجام دهد و «نیت او جز عبودیت و استفاضه نیست!»

برای وی، نکته مهم خداشناسی و شاه‌پرستی است که آن را به کار برده و به عنوان دو ویژگی مهم یاد کرده است.

و اما چاره‌ساز، کتابی است در ۱۴۷ صفحه در شرح شماری از فرمایشات حکمت‌آمیز امام علی (ع) با خط خوش نوشته شده و آخرین کلمات آن دو بیت شعر در ستایش ناصرالدین شاه است:

شاه ناصر دین که مهر و مه برده اوست
تا خیمه مشتری سر ابریده اوست
گوهر خرد امین سلطان شهست
نبود عجبی که دست پرورده اوست

نسخه‌ای از این کتاب، به شماره ۳۲۱ در کتابخانه مجلس موجود است که این گزارش بر اساس آن نوشته شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

ای تو نوازنده بیچارگان ای تو رهاننده آوارگان
چاره ما ساز که بیچاره‌ایم گمراه و سرگشته و آواره‌ایم
چاره‌ساز بی‌نیاز را سپاس سزاست که به لطف عمیم وجود مسعود
همایون اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه را ارواح العالمین
فداه. نگین صاحبقرانی بخشید، و به تخت و اورنگ ذوالقرنین جای



خوش در کتابخانه‌های سلطنتی یا جزآن بوده و هست، از آثار همین دبیران و به قصد خوشآمدگویی به درباریان نوشته شده است.

همان وقت که در ساوجبلاغ بوده، قطعه‌ای به اسم پسرش عزیزالله به خاکپای همایون تقدیم کرده، و نیز «کتاب دعایی به کتابخانه مبارکه» آماده کرده است. نتیجه آنکه وزیر هم «وعده منشی‌گری» به فرزند داده و «یک صد و پنجاه تومان موجب» سالانه برای او در نظر گرفته است.

حالا او با خیال راحت مدتی در ساوجبلاغ بوده و علاوه بر آنچه برای فرزندش گرفته، مقدار «بیست خرور خانواری معوقه» هم «از محل تخفیفات خالصه ساوجبلاغ» برای ملاعباسعلی نابینا، برادرش گرفته است.

وی می‌گوید که دو والده دارد که اینها از بس برای شاه و وزیر دعا کرده‌اند دندانشان ساییده شده است: «خانه‌زاد را دو نفر والده است که

فرمود، و دولت ابد آیت ناصری را در آسایش عباد، به قرون متوالیه نعمت جاوید ارزانی داشت.

خدایا تو این شاه درویش دوست
بقائی فزونش ز اندازه بخش
الحمد لله تعالی، قوام سلطنت جاوید نگین، چون نظام دولت ابد تمکین، رونقی به کمال دارد، و امروز
برای این مردم آن سعادت و شرافت حاصل است که مربی ارباب کمال خداوند، اصحاب حال حضرت
اشرف مستطاب اجل امجد افخم، وزیر اقدس اعظم، امین السلطان. متع الله المسلمین بطول بقاءه، در
تحصیل آسایش عموم و خصوص دعای ذات ملکوتی صفات همایون. خلد الله ملکه و سلطانه. در مسند
صدارت اقدسیه، به وجود حق شناس شاهنشاه پرست، زحمت را بر راحت مقدم داشته، و تحمّل بسی
زحمت‌های خداجویی دارند که در هر دو عالم غیر خدا نشانند، خدایش در عوض خداجویی، دنیا
و اهل دنیا را در خدمتش مطیع ساخته که در حدیث قدسی می فرماید: یا دنیا اخدمی من خدمنی و
استخدمی من خدمک. لمؤلفه الفقیر
تا هست جهان تو صدر باشی
در حضرت شه بقدر باشی

خانه را و بن خانه را و تقی عنوان نگار پسر مرحوم رئیس محمد ساوجبلاغی، اول منشی دیوان رسایل
خاصه همایونی، عمری در خدمتگزاری و تحریرات دیوانی، زیر دست پدر، به علم صدق و دانش و راستی
ولی نعمت پرستی قیام و اقدام ورزیده، و در مأموریت‌ها و نگارشات مطالب سرحدیه و تکالیف عبیدانه با
اهتمامات لازمه دارای فرامین واجب الاطاعه و تصدیقات رجال قدر دان آمد، فحمد الله ثم حمدا لله، همیشه
به کمال رغبت طالب است، همان طور که اغلب از فضلا از روزگار و اهل دنیا شکایت داشته، و رساله
شکوی نوشته اند، در مقابل این نعم الهیه که برای آحاد و افراد ناس از پرتو مبارک خداشناس ارواح العالمین
له الفداء. حاصل است، خانه زاد کتب مبسوطه لشکر عرضه دارد. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

الحق در این دعوی سجد حقیقت را این بنده می برد که خدا می فرماید: ولئن شکرتم لازیدنکم. به شکرانه
اقبال این عهد سعید، قطعه‌ها نوشت، برای کتابخانه مبارکه کلام الله مجید، و مرقع‌ها و قطعات قاب آینه
ترتیب داده، کتب متعدده به روزگار سعادت یادآور گذاشت، و به ارث و اکتساب، چون استادان قدیم، در
فنون خطاطی از کتیبه تا قلم غبار بر امثال رجحان یافت. در نشر فضایل اقدسیه، از اثر تربیت ملوکانه، یک
سال متجاوز شب و روز نیاسود، و جلد اول شرح مثنوی را از ترکی به پارسی ترجمه کرده، بنام نامی صدر
اقدس به اتابکیه اقدسیه موسوم ساخت، و در تقدیم آن به قبول مستدعیات غلامانه، با صدور دستخط
مبارک، در ذیل بزرگواری و اعطاف و الطاف حضرت مستطاب اجل اکرم بندگان، آقای امین الملک. ادام
الله اجلاله العالی. به اختصاص جاروب کشی آستان مبارک سرفراز آمد.

امین الملک شه، آن مظهر عقل
خدایش داده اقبال مؤید
که نظم ملک شه، زو شد مسلم
که بوده در خداجویی معظم

اکنون دو سال است که به تشکر این اختصاص، به عقل ناقص و زبان کلیل، به تصدیق عموم فضلی
عصر، محسود اماتل و اقران و مغبوط ابن مقله و سبحان گردیده، به عون الله از ملتزمین خدمت، و
مستعدین مرحمت است. برادری دارد ضریر و نابینا، به قوه استماع با معلمی مخصوص، در حفظ کلام
الله، و آموزش قواعد عربیه، و علم قرائت و مطالب ادبیه رنج برده، با صغرسن، دقیقه‌ای از دعا و فرایض
نمک شناسی غفلت ندارد، و در منابع خامس آل عبا. علیه من الصلوة انماها و من التحیات ازکها. به
دعاگویی متذکر است. عزیز الله، غلام زاده، به تربیت آفتاب اقبال در سن هشت و نه سال، به درس و مشق
چاکری کتاب و قطعه تقدیم نموده، و مورد این مرحمت آمد که هذا الشبل من ذاک الاسد [ضرب المثل که
یعنی به پدرش رفته!] امسال که ده و اند از قرن دویم ناصری می گذرد، و بر سبیل معهود، سه ماه سرخرمن را
استیذان نموده، مرخص خانه شده، و به ساوجبلاغ برای سرکشی تیولات چاکرانه و علاقه رعیتی رفت. بعد

از انقضای مدت مرخصی، به فرایض چاکری به زیارت آستان اقدس عودت نمود. از خط پدر و پسر دعای ایام هفته نوشته، جلد آن را به عکس مبارک موشح داشته، به طور ارمغان و راه آورد تقدیم کرد.

گر برای تو دل و جان آورم زیره را من سوی کرمان آورم

در موقع استرخای به ساوجبلاغ نیز، قطعه‌ای به اسم غلام‌زاده عزیزالله، به خاک پای اعلی، و کتاب دعایی به کتابخانه مبارکه، و حضور مبارک حضرت اشرف وزیر اقدس اعظم. ارواحنا فداه. فرستاد، و عزیزالله غلام‌زاده به وعده منصب منشی‌گری، و یک صد و پنجاه تومان موجب او از صرف جیب مبارک مستظهر شده، به کمال امیدواری به ساوجبلاغ رفته، و در این مدت شب و روز چیز نوشته، در حق خانه‌زاد دیگر، برادر این غلام ملاعباسعلی اعمی نیز منتظر است که بیست خروار خانواری معوقه این غلام را از محل تخفیفات خالصه ساوجبلاغ در حق او مستمر فرمایند که یک صد نفر صغیر و کبیران خور دعاگو، از تصدق فرق فرقدسای مبارک، به ترفیه و آسایش باشد، تا خدا چه بخواهد، و همت والا نهمت چه اقتضا فرماید.

خانه‌زاد را دو نفر والده است که در مظان اجابت دعوات، از بس به وجود مبارک دعا کرده‌اند، دندان به دهان هیچ یک نمانده، مدت هاست آرزو دارند که دعای وجود مقدس را در اراضی مقدسه بجای آرند. به عون الله اکنون به زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس عازم‌اند، به شکرانه اینکه الحمدالله المتعال مساعت بخت و رهبری سعادت در جرگه خدام آستان رفعت بنیان حضرت اشرف افخم وزیر اقدس اعظم. دامت شوکتة العالی. منسلک داشته، محض دعای بقای وجود مبارک، در زیارات مخصوصه خود، مرخصی حاصل نموده، حاضر می‌شود، و با آنکه زاد و راحله ندارد، توکل به خدا و توسل به ائمه هدی را بهترین راحله و توشه می‌شمارد. در این توکل و توسل، ترجمه این باب از فرمایشات حضرت یعسوب الدین امیرالمؤمنین اسدالله الغالب علی بن ابی طالب. صلوات الله و سلامه علیه. را به رجاء واثق چاره ساز عبودیت خود قرار می‌دهد، و این ترجمه باب شریف را که دارای انواع حکم عقلیه و نقلیه، و مراتب علمیه و عملیه است، به ملایمت براعت استهلال که در توحید دیباچه به قلم رسیده، به چاره‌ساز مسما می‌دارد، و از خلاق رؤوف چاره‌ساز، مسألت می‌نماید که به تفضلات سبحانی، این سفر توکل و توسل را به وسعت و نعمت دنیا و آخرت مقرون داشته، توفیقی عطا فرماید که در استدامت این عهد فیروز مهد، مصون از زوال که قوام دولتش پاینده و آفتاب شوکتش تابنده باد، سجدهات شکر بجای آرد.

آری زیارت مشهد مقدس، به خلوص عقیدت، ازاله معاصی و اجابت دعوات می‌نماید، و تحریرات آن سرحد و ثغور، به خداشناسی و شاه‌پرستی، در انواع تعیش مورث برکت می‌آید، خاصه در این موقع که ایالت و فرمانروایی آن مملکت وسیع، به حضرت مستطاب اشرف ارفع امجد والا شاهزاده رکن‌الدوله العلیه و العالیه. دامت شوکتة الوالا. مفوض و موکول است، ولی نعمت و ولی نعمت‌زاده‌اند، و در اسفار سابقه که به حکمرانی این مملکت و مضافات مأمور آمدند پدر این غلام، محمد منشی ساوجبلاغی، فرمان آن مملکت وسیع فسیح را به اسم مبارک این شاهزاده بزرگ که شخص سلطنت را والا گهر برادر است، نوشت، و به توسط مرحوم میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله که در آن وقت نصیرالدوله لقب داشتند، و در حضرت مستطاب اشرف والا، وکالت کافی می‌نمودند. البسه الله تعالی حلال‌النور. یک صد تومان رسوم فرمان مرحمت فرمودند. بعد از آن نیز چون تحریرات و احکام خراسان در دیوان رسایل خاصه، با این پدر و پسر بود، همه وقت، به تقریبی که پیش می‌آمده، طرف مرحمت و رعایت این شاهزاده رؤوف قدردان بوده، نعم الاتفاق منتهی سعادت است، هرگاه توفیق رفیق شود و به یک کرشمه دو کار، زیارت سرکار فیض آثار، و فیض حضور حضرت شاهزاده والاتبار کامکار حاصل آید ان شاء الله!

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا بر منتهای مطلب خود کامران شدم

با دست تهی آمده‌ام زآنکه نزیب جز دست تهی تحفه خداوند کرم را

به دست تهی ترجمه این باب را از کلمات مبارکه نهج البلاغه ارمغان آن حضرت و مایه توکل شمرده، به

انطاعات و عبادات جمع ایلیان افر و گرفت و هم خانینت
 که چندین قرآن مجید و صحیفه کامله و کتب دعا بناسند و
 همکسرت که در بازویش چندین نقویذ و دعا بناسند و
 سبهای ایلیان ملواست از عقاید حقه و قران و دعا دل
 ایلیان قوی است با اعتماد بر خدا در میان شهری جادوهای
 باطل توهم اثر میکنند و منظرهای کفرانیز توهم کارا نا آنها
 می آید ایلیان که شنید دست مرا بوسید و روز دیگر سفر را
 خنبار کرد و روانه کفر آباد خود شد و سحر موافق مشهور یک
 انفرادی باد و کواه عادل ثابت بنمود و روکی که مردی را ببیند

که در زمان نواب گیتی ستان . علیه الرحمة و الغفران . جوکی از هند آمد به این ولایت و شهرت عظیم کرد که مناظر (منتر!) و طلسمات و علوم غریبه می داند و مردم بر سر او جمعیت عظیم کردند، و به سعی بسیار به او راه می یافتند. شخصی مرا به تکلیف بسیار به دیدن او برد، و او ملتفت من نشد، و چون خود نیز قدری سعی در تحصیل علوم غریبه کرده بودم، بر طبعم بسیار گران آمد. چون برخاستم، به نزدیک او رفتم، و در گوش او گفتم که اگر آنها که دعوی می کنی یکی را در این شهر به عمل آوری، مردی!

این را گفتم و بیرون آمدم. بعد از چند روز شنیدم که او تخصص من می کند، و التماس می کند که من یک بار به دیدن او بروم. یکی از آشنایان او به سعی بسیار مرا به دیدن او برد. چون داخل شدم برخلاف سابق مرا تعظیم و تکریم بسیار کرد، و مرا به خلوت برد، و گفت: به خدا سوگند می دهم تو را که بگویی که آن سخن که با من گفتمی چه معنا داشت؟ و از جهت چه گفتمی؟

گفتم: مگر اثر صدقی از آن سخن یافتی؟

گفت: من نیامدم به این شهر مگر به این قصد که پادشاه و امرا و اعیان همه را تسخیر کنم، و یک پسر و دختر درست در این شهر نگذارم، و بعد از آنکه توان سخن گفتمی، هر عمل تجربی که داشتم کردم، و هیچ اثر ندیدم. نمی دانم چه جهت دارد!

تألیف و تالیف آن جسارت عبیدانه ورزید، و به اذن الله تعالی و اذن رسوله و خلفائه، و به اجازه ولی نعمت عصر برکت عزت و اقبال بدان حضرت آورد، اگرچه اهل فضل و بلاغت از متقدمین و متأخرین عرب و فرس، بسی شرح و تفسیر برای این کتاب مبارک نوشته اند، ولی چون نیت جز عبودیت و استفاضه نیست، ان شاء الله مقبول حضرت می آید.

مسلم است که گنجشک نیست چون شهباز
 ولی گریز ندارد ز پر زدن گنجشک

* * *

خاطره ای از علامه مجلسی درباره یک جوکی هندی که به اصفهان آمد

حکایت زیر را علامه مجلسی از یکی از دوستان پدرش نقل کرده که جالب است. محل درج این حکایت، در بحثی است که علامه از سحر و احکام آن در کتاب حدود (نسخه ش ۳۲۲۹ دانشگاه) دارد. حکایت، مربوط به آمدن یکی از مرتاضان هندی به اصفهان است. می دانیم آن زمان رفت و آمد میان ایران و هند بسیار زیاد بود. گرچه این ارتباط بیشتر با رفتن ایرانیان دبیر و شاعر و سیاسی و گاه مذهبی به هند بود، اما تجار هندی هم برای تجارت به ایران، به ویژه به اصفهان و کاشان می آمدند. در این حکایت، بحث از آمدن یکی جوکی هندی است که کارهای شگفتی می کرده و چنان که خودش گفته، می خواسته است تمام امرا و اعیان این مملکت را تسخیر کند و دختر و پسر سالم نگذارد! متن گفتگوی دوست پدر مرحوم مجلسی را با وی خواهید خواند. نظر من در بیان این حکایت، بیشتر به بیان تاریخ اجتماعی دوره صفوی از دل این قبیل حکایات است. راوی آن به هر حال فردی مانند علامه مجلسی است. همین طور، توجهم به باورهایی که در ارتباط با سحر و جادو وجود داشته و کارهایی که مردم برای دفع این قبیل مسائل داشته اند. طبعاً نه نگاه تردید دارم، نه تصدیق، بلکه صرفاً به اینکه مردم ما چگونه می اندیشیده اند توجه می دهم. البته این رویه ای که در اینجا آمده، تا همین اواخر رواج داشته و حتی الان نیز کمابیش هست. هر چند در گذشته بسیار گسترده بوده و دلیل آن هم دشواری های لاعلاجی بوده که مردم با آنها روبرو بودند و حالا و در این زمان تلاش می کنند با روش های دیگری آنها را حل کنند.

یک نکته کلی دیگر که شاید به درد علاقه مندان تاریخ اجتماعی بیاید این است که در بحث سحر در کتاب های حدیثی و فقهی، اطلاعات اجتماعی بسیار گسترده ای هست و امکان این وجود دارد که بر اساس آنها بخشی از تاریخ اجتماعی ما نوشته شود.

علامه مجلسی می نویسد: شنیدم از مرد ثقه از اصدقاء والد مرحوم خود



از قطب الدین لاری درباره حاجت روا شدن آن سؤال شده، طالع گرفته، و گفته است روز یکشنبه ۲۶ ماه ربیع حاجت روا می شود، یعنی شش روز پس از سؤال کردن از او... و چنین شده است.

عین عبارت او این است:

مثال: در روز دوشنبه بیستم شهریور ۱۰۳۷ سؤال کردند که بندگان علامی فهامی امیر ابوالحسن که در ملک فارس بعد از نواب مستطاب خانی امام قلی خان، به بزرگی و فضیلت و حالت او در فارس نبود، حاجتی داشت به نواب اعلاهی همایون شاهی [شاه عباس]، و نواب مستطاب عالی (امام قلی خان) به جهت روا شدن حاجت سابق الالقاب، عریضه ای به درگاه گیتی پناه نوشته، آیا حاجت روا شود؟ برفوق مدعا بندگان علامی رقم شاهنشاهی صادر شود یا نه. (یعنی اگر وقت حاجت روا شدن هست، امام قلی عریضه را بفرستد.)

ارتفاع گرفته شد و زایجه طالع بدین طریق صورت یافت. [تصویر طالع] بعد از طی دلایل و امتزاج، حکم بر آن شد که در روز یکشنبه بیستم شهر مذکور، رقم از جانب نواب اعلاهی همایون رسید که حاجت حضرت علامی روا شود، و احکام آنچه بود نوشته، در روز دوشنبه مذکور به ملازمان نواب علامی سپرده که روز مذکور مطالعه فرمایند، و صدق و کذب نوشته بر خود ظاهر سازند.

چون روز یکشنبه ۲۶ رقم نواب اشرف رسید، و مژده بهجت و سرور رسانید، اکابر و اشراف فارس و لار به تهنیت روا شدن حاجت حضرت سابق الالقاب در خدمت حضرت علامی بودند که طالع مسئله که نوشته شده بود به حضور طلبید و احکام خوانده شد. آنچه این بی بضاعت نوشته بود، خصوصاً اینکه روز یکشنبه ۲۶ شهر مذکور حاجت روا خواهد شد و به فعل آمده بود، همه دعای آمرزش استادان این فن کردند و تحسین این بی بضاعت گفته و چون تألیف به نام نواب علامی بود، در نظر ایشان آزمود و سپرد.

من جواب گفتم که تو آن اعمال را در بلاد کفر برای کافری چند کرده ای و اثر دیده ای، و اکنون به شهری داخل شده ای که آثار اسلام از طاعات و عبادات جمیع ایشان را فرو گرفته، و خانه ای نیست که چندین قرآن مجید و صحیفه کامل و کتب دعا نباشد، و هیچ کس نیست که بر بازویش چندین تعویذ و دعا نباشد، و سینه های ایشان مملو از عقاید حقه و قرآن و دعا و دل ایشان قوی است. به اعتماد بر خدا، در چنین شهری جادوهای باطل توجه اثر می کنند؟ و منظرهای کفرآمیز توجه کار از آنها می آید؟

این را که شنید، دست مرا بوسید و روز دیگر سفر اختیار کرد و روانه کفرآباد خود شد.

* * *

چه وقت حاجت روا می شویم؟ نگاهی به نفوذ منجمان در میان سیاستمداران صفوی

قطب الدین لاری یکی از بزرگترین منجمان دوره صفوی و مقیم فارس است که آثار متعددی از وی برجای مانده است. وی در یکی از این آثار با نام حل المسائل [نجومی] جدای از مباحث علمی، نسبت به طالع بینی که شغل شاغل او بوده، مطالب فراوانی را مطرح می کند.

از جمله، در باره زمان «حاجت روا» شدن خواسته ها، و اینکه در «چه زمانی» دقیقاً آدمی حاجت روا می شود مطالبی دارد که نفوذ منجمان را در زندگی روزانه سیاستمداران این دوره نشان می دهد.

در آغاز این بحث می نویسد:

... در بیان وقت رواگشتن حاجت: چون دانسته باشی روا می شود و خواهی که بدانی که کدام وقت حاجت روا کردن، پس بدان که کارها که (یا) به روز تمام شود، یا به ماه، یا به سال، به قدر طبیعت حاجت، و بیشتر علما بر آن اند که وتد طالع دلیل ساعت، و عاشر دلیل روز، و سابع دلیل ماه، و رابع دلیل سال؛ چرا که بعضی چیزهاست که به اندک مایه روزگار تمام گردد، و بعضی بود که نشاید که تمام شود، مگر به ماه ها، چون مدت آبستنی و زادنی ...

وی سپس توضیحی داده و دو نمونه را بیان می کند...

مثال: سؤال کنند که حاکم بندر عباسی به جهت حاجتی عرضه به دیوان عالی نوشته، حاجت او روا شود یا نه. ارتفاع گرفتیم و طالع معین شد بدین صورت: [اینجا شکل طالع را گذاشته]... (سپس پاسخ داده است) ... بعد از دو سال حاجت برآید و چنان شد...؛ سپس مثال دیگری زده که جالب است.

ابوالحسن فراهانی (شارح دیوان انوری) که از نزدیکان امام قلی خان بوده، حاجتی داشته، و امام قلی آن را برای دربار شاهی فرستاده است.

* * *

وقف نامه کتاب از سال ۱۱۱۸ق

متن زیر وقف نامه دو جلد یک کتاب «مصباح» است که حاجی نسیم که به احتمال از آقایان یا همان خواجهگان حرم صفوی است، آن را وقف کرده و تولیت آن را به میر محمد علی بن میر علی رضا حسینی واگذار کرده و نوشته است که پس از او، تولیت در اختیار فرزندان او و اگر آنها شایستگی نداشتند، برادرزادگان او و اگر آنها هم نداشتند، در اختیار فقیه جامع الشرایط باشد. با توجه به این کتاب است که نوشته است شش ماه بیشتر امانت نباشد، مگر با اجازه جدید متولی. به علاوه، کتاب نباید معطل بماند. البته، این قبیل وقف نامه فراوان است، اما از حیث جامعیت آن و نیز نکاتی که درباره واگذاری تولیت از سوی یک خواجه به یک عالم هست، به دلیل اینکه خودش فرزندی ندارد، قابل توجه است.

جالب است که وسط وقف نامه درباره ملکیت آن مطلبی آمده است. به نظر می‌رسد این ملکیت روی نسخه بوده و سپس کسی مانند حاجی نسیم که آن را خریداری کرده، وقف نموده است. آن عبارت این است: قد صار هذا الكتاب بالبیع الصحیح الشرعی من جملة ملكی وانا العبد الراجی الی عفوره الغنی پروانه ابن الله قلی غفر الله لهما ولاستاده بالنبی و الوصی.

این نسخه متعلق به کتابخانه مرحوم سید مصحح الدین مهدوی اصفهانی، مؤلف آثاری با ارزش در تاریخ و رجال اصفهان است که پس از رحلت، به کتابخانه ابن مسکویه اصفهان منتقل شده است.

هو الواقف السر والخفیات

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی وقف علی سرائر العباد، و شرع لهم دیناً کافیاً فی الفوز یوم التناد، وافیاً فی أمور المعاش و المعاد، صافیاً من دون الریغ و الفسَاد، و هداهم الی ینابیع الحکمة، نَبَع من حدائق القرآن أحلی من الشَّهد، و أصفی من حیاة الحیوان.

و الصَّلَاة و السَّلَام علی محمد، البشیر و النذیر لأهل البلاد، و آله الائمة الامجاد، سیمَا أسد الله الغالب علی بن ابی طالب، الذی هو لکل قوم هاد. صلوات الله علیهم و لعنة الله علی أعدائهم أهل العناد و الفساد الی یوم التناد.

و بعد

باعث بر تحریر و ترقیم این رقیمه نمیکه وثیقه، آنکه وقف صحیح شرعی، و حبس صریح ملی نمود، رفعت و معالی پناه، عزت و عوالی دستگاه، مکرمت و محمدمت اکتناه، معتمد الخواص، حاجی الحرمین الشریفین، حاجی نسیم، این جلد و جلد اول مصباح را بر کافه مؤمنان اثنی عشریه. کثرهم الله فی الارضین، هو قریباً الی الله و طلباً لمرضات الله، که از آن منتفع شوند، و واقف را در اجر آن شریک گرداند، و معطل نگذارند، و مشروط به آنکه زیاده بر شش ماه نگاه ندارند. اگر احتیاج باقی باشد، به نظر متولی شرعی رسانند، و به اذن جدید نگاه دارند.

و تولیت شرعی این دو جلد را در اخذ و اعطا و ضبط و حفظ، مفوض گردانید به سیادت و نجابت پناه، فضیلت و کمالات دستگاه، صلاحیت و تقوی شعار، میر محمد علی، خلف مرحمت و غفران پناه میر علی رضا حسینی، و بعد از او بر اولاد ذکور او، ما تعاقبوا و تناسلوا، هریک که اهلیت و صلاحیت امر مزبور را داشته باشد، مختص او بوده، و اگر هیچ یک قابلیت و صلاحیت امر مزبور را نداشته باشند، امر تولیت مزبور بر اولاد برادران سیادت پناه مشارالیه مرجوع و مفوض است، به دستور فوق، ما تعاقبوا و تناسلوا، و اگر ایشان العیاذ بالله منقرض شوند، امر تولیت مرجوع خواهد بود به فقیه جامع الشرایط.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ تَسْتَعِينُ
 الْحَدِيثُ الَّذِي وَقَعَ فِي سِرِّ الْعَبَّاسِ مِنْ عَهْدِ مَنْ كَافَى فِي الْقَوْلِ يَوْمَ التَّشْرِيقِ وَأَقْبَانِي أَمْرًا
 صَافِيًا مِنْ دَرَجَاتِ الرَّبِّ وَالْفَتْوَى وَهَذَا هِيَ الْمَبْنِيَّةُ الْحَكِيمَةُ مِنْ جَدِّ ابْنِ الْقَرَّانِ أَحْلَى مِنَ الشَّهِيدِ
 أَصْلُهُ مِنْ حَبْرَةِ الْحَبْرَانِ وَالصَّلَاحُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَالنَّذِيرُ لِأَهْلِ الْبِلَادِ وَالْمُرَادُ الْأُمَّةُ
 الْأَعْيَانُ بِمَا اسْتَدَّ الْعَالِبُ بِرُجُوعِ طَالِبِ الَّذِي هُوَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ صَلَوْتُ عَلَيْهِمْ وَاحْتَدَى اللَّهُ عَلَى
 الْأَعْدَاءِ مِنْ أَهْلِ الْعِتَا وَالْفِتَا إِلَى يَوْمِ بِنَادِ النَّوَابِ عِدَا عَشْرَ يَوْمٍ مِنْ قَبْلِ يَوْمِ نَيْمِ نَيْفِ وَ
 أَنْكَرَ وَقَفَ صَحِيحٌ شَرَعِي وَحَسْبُ مِنْ مَلِكٍ يَمُودُ نَفْعًا وَمَعَانِيَا عَوْتًا وَعَمَلًا سَتَاكَ مَكْرَمِيَّةً وَجَمَلِيَّةً
 أَكْتَاهُ مَعْتَدًا لِحَوَاصِرِ الْحَرْبِ مِنْ أَلْفِ يَوْمٍ بِحَاجِئِ نَيْسَابُورِ جَلَدًا وَأَصْبَاحًا رَابِعًا وَتَوْبَانِيَا
 اثْنَيْ عَشَرَ بِهَيْكَلِهِمْ فِي الْأَرْضِينَ وَالْحَرْبِيَّةُ قَرِيبَةً إِلَى الْقَهْلِ الْمَوْصَلِ اللَّهُ كَمَا
 أَرَادَ مُنْصَفِ عَشْرِ يَوْمٍ وَأَقْبَانِي دَرَجَةً مِنْ قَبْلِ يَوْمِ نَيْمِ نَيْفِ أَنْ شَرِكًا كَرَدًا وَ
 تَكْلَافًا مِنْ مَشْرِطِ بِنَادِ نَيْفِ بِرُجُوعِ يَوْمِ نَيْمِ نَيْفِ شَسْتَمَاهُ نِكَاهُ نَدَارِ نَيْفِ الْكَلِمَةُ
 احْتِيَاجُ بَاقِي بَاشَرِ نَيْفِ تَوَلَّى شَرَعًا سَائِدَةً وَأَذَنُ جَدِّ نِكَاهُ وَارْتِدَا وَتَوَلَّى شَرَعًا
 بِرُجُوعِ جَلَدِ دَرَجَةً وَأَعْطَا وَضَبَطَ وَحَفِظَ مَقْضُودًا سَائِدَةً وَنَجَّاهُ فَضِيلَتِ
 تَكْلَافًا مِنْ سَتَاكَ صَلَاحِيَّةً وَتَقْوَى شَعَارِ مِيرِ مَجْدِ عَلِيٍّ خَلْفَ مَرَجَتِ وَعَقْرَانِ نِيَاهُ مِنْ عِلْمِ صَلَاحِيَّةً
 أَوْ بَرَاوَلَاذِ كَبِيرٍ وَمَا تَعَاقَبُوا تَسَالُوهَا بِرَبِّكَ أَهْلِيَّةً وَصَلَاحِيَّةً مِنْ مَرِيضٍ وَشَرَعًا بِشَرَعِ
 أَوْ بَرَاوَلَاذِ كَبِيرٍ وَصَلَاحِيَّةً مِنْ مَرِيضٍ وَشَرَعًا بِشَرَعِ أَوْ بَرَاوَلَاذِ كَبِيرٍ وَصَلَاحِيَّةً مِنْ مَرِيضٍ
 سَيَادَتِ بِنَاهُ مَشَارِئِهِ مَرْجُوعٌ وَمَقْضُودٌ بِدَسْتِ نَيْفِ مَا تَعَاقَبُوا تَسَالُوهَا أَوْ كَرَامِيَّةً الْغِيَاذِ بِنَقِ
 مَنْقُضٍ شُونَ مَرِيضٍ مَرْجُوعٌ خَرَامٌ بِرُجُوعِ جَمَاعَةِ الشَّرَاطِطِ وَوَلِيَّةً هَرَبِيَّةً مِنْ مَرِيضٍ دَرَجَةً
 مِنْ مَرَاتِبِ أَنْكَهْ صَرْفٌ وَعَبْطَةٌ وَفَنَادِيَانِ دَامَتِ مَنَاسِبُهَا فِي نَيْفِ وَزِيَادَةُ عَمَلِ رَجْعَةٍ دَقِيقَةً مِنْ دَقَائِقِ نَيْفِ
 تَكْلَافًا مِنْ صَحِيحِ شَرَعِي مُشْتَمِلٍ بِرَجْمِ نَوَاقِصِ وَبَطْلَانِ قَبْلِ بِنَادِ عِدَا مَا سَمِعَتْ بِتَأْتِيهِ عَلَى الَّذِي يَوْمُ
 وَأَقْبَانِي مَقْضُودٌ شَهِيدٌ وَكَلْفَانِيَّةً شَهِيدًا لِحَبْرَةِ يَوْمِ الْأَرْبَعَا ثَامِنِ عَشْرِ شَهْرِ الْحَرَامِ ١١١٨

وظیفه هر یک از متولیان در هر مرتبه از مراتب آنکه، صرفه و غبطه وقف را در آن دانند، مناسب هر وقتی و زمان عمل آورده، دقیقه ای از دقایق فرو نگذارند، وقف صحیح شرعی مشتمل بر جمیع نواقص و بطلان، «فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ»، والله على ما نقول شهيد، وكفى بالله شهيداً.
 تحریراً فی یوم الاربعاء ثامن عشر شهر ذی الحجة الحرام سنة ١١١٨